

PDF Eraser Free



[WWW.EC.NAHAD.IR](http://WWW.EC.NAHAD.IR)



# حقیقت مظلوم

« استاد دکتر حشمت اله قنبری »

آشنایی با شخصیت و سیره امام علی (ع)





## شیوه حکومت داری امام علی(ع)

### اقدامات اصلاحی علوی

یک گزارش خیلی لطیف و قشنگی را بزرگ معتزله ابن ابی الحدید در جلد ۷ شرح نهج البلاغه، در مورد روزهای آغازین حکومت امیرالمؤمنین(ع) برای جامعه انسانی به یادگار گذاشته است. او می گوید روز شنبه ۱۹ ذی الحجه سال ۳۵، فردای روز بعد از بیعت بود. امیرالمؤمنین علی(ع) به عنوان خلیفه پیامبر(ص) که حاکمیت بر مسلمانان امروز در قبضه قدرت اوست بر منبر خطابه قرار گرفت. ضمن صحبت هایی که داشت یک نگاهی به سمت چپ و راست خودشان انداختند. معلوم می شود آن هایی که در سمت راست و چپ منبر نشسته بودند خواص جامعه بودند، آدم های شناسنامه دار بودند. کسانی بودند که به علت های مختلف آمده بودند! هم مواضع علی بن ابیطالب را یک بار دیگر شفاف از خودش بشنوند؛ چون بعضی ها امیدشان این بود که شاید بالاخره علی(ع) دیگر آن اخلاق و رفتارهای زمان پیامبر را ترک کرده باشد! نه اینکه خودشان تغییر کرده بودند و هویت شان دگرگون شده بود، این ها فکر



می کردند که اگر علی بن ابیطالب عوض نشده لاقلاً تعدیل شده باشد! یعنی شاید با این امید آمده بودند.

امام (ع) فرمود که من شما را به راه و روش پیامبر برمی گردانم. این در دو روز آغازین حکومت امیرالمؤمنین (ع) در هر دو مرتبه، اصلی ترین و محوری ترین بیان وجود مبارک علی (ع) بر گرداندن مردم به راه و رسم پیامبر بوده است. یعنی همان حیثیت و همان هستی و همان ناموسی که به غارت رفته است و تعطیلی آن باعث این بلاها برای جامعه اسلامی شده بود.

بیعت با حضرت علی (ع) یک شرایط بسیار عجیبی داشت. بیعت های قبلی به یک نوعی، هم مخالفت و هم جبهه های مخالف کمتری داشت هم ویژگی های بیعت در منطق پیامبر را نداشتند، اما حضرت علی (ع) وقتی بیعت را می خواست بگیرد بر همان سنت پیامبر (ص) و با همان تأکیداتی که وجود مبارک پیامبر اکرم داشت خودش را وارد صحنه سیاسی - اجتماعی روزگاران خودش کرد. بعد به آن ها فرمود که مردم من فروافتادگان در دنیا را به خودشان برمی گردانم، آن ها را با حقوق دینی شان آشنا می کنم؛ اگر این - به قول ما - این فاز را باز کردید و شرایط به این گونه درآمد آن هایی که صاحبان املاک فراوان هستند و آب های فراوانی دارند مرکب های راهوار دارند و غلامان و کنیزکان زیبارویی را در حریم و خلوت خودشان متمرکز کردند، این ها وقتی به تیغ عدالت ما خوردند نیایند بگویند پسر ابوطالب ما را از حقوق مان محروم کرد! اگر کسی بر این باور است - یعنی این تیر خلاصی بود که امیرالمؤمنین (ع) به عنوان حاکم اسلامی شلیک کرد و بعد تکلیف خیلی ها به دست شان آمد - ایشان فرمود که اگر کسی یا افرادی باورشان بر این است که به اعتبار مصاحبت و همنشینی با پیامبر اکرم (ص) در حقوق موضوعه امروز جامعه، امتیاز بیشتری دارند و بناست مزد



مصاحبت‌شان را و همراهی‌شان را با پیامبر(ص) از خزانه بیت‌المال برداشت کنند سخت در اشتباه هستند. آن امرش در نزد خداست. پاداش آن مجاهدت‌ها و آن مصاحبت‌ها در خزانه بیت‌المال نیست. در منطق من، و در نظام حکومتی من، هیچ تفاوتی بین مهاجر و انصار، عرب و عجم، قریش و غیر قریش وجود ندارد و بعد ایشان اولین حرکت را با یک بار تربیتی بسیار شگفت‌انگیز نشان داد. به عبیدالله بن ابی‌رافع که خزانه‌دار بود دستور داد که به آحاد مسلمان‌هایی که در آن جا حاضر بودند سه دینار پرداخت بشود!

ببینید اینکه در زمان پیامبر اکرم(ص) سنت بود از بیت‌المال مسلمانان بدون توجه به نظام طبقاتی و امتیازهایی که پیامبر اکرم(ص) این را ریشه‌کن کرده بود و به مساوات تقسیم می‌شد، اینجا امیر(ع) یک تدبیر و مدیریت عجیبی نشان داد که آحاد مردم در همه اعصار و قرون با شگفت‌انگیز بودن دگرگونی و اقبال به سوی دنیا و ادبار به راه و روش پیامبر آشنا شوند. خب، سه دینار، از خزانه بیت‌المال قرار است پرداخت شود. صف بستند. - شما فضای ذهنی‌تان را منظم بکنید وقتی که امیر دستور داده، مثل همین صف کوپنی که ما داریم، صف بنزینی که ما داریم - همه در صف هستند، سیاه و سفید، آن‌هایی که این سه دینار می‌تواند یکی - دو ماه معاش زندگی‌شان را کفایت کند و کسانی که اگر سیصد هزار دینار طلا هم به خزانه بیت‌المال برگردانند چیزی از آن‌ها کم نمی‌شود. بخشی از این‌ها از این ناراحت بودند که چرا به صف رفتند؟! که چرا بین ما و این مردمان عادی تفاوتی قائل نشده است؟! اولین معترض این جریان هم که وارد شد سهل بن حنیف انصاری بود که با توضیحات امام قانع شد. اما اینجا امام یک مدیریت والایی را نشان داد که مردم نگاه کنید اگر تعلق به دنیا پیدا شود دنیا اهلش را در خودش هضم می‌کند، بی‌حیثیت



می‌کند، بی‌هویت می‌کند. در بین این‌هایی که برای سه دینار در صف ایستاده بودند ، مردمانی هستند دارای ثروت انباشته! دارای دارایی‌های بسیار شگفت‌انگیز و خارج از حد محاسبه! ولی وقتی رغبت به دنیا پیدا می‌شود وقتی دنیا می‌خواهد طالبش را تحقیر کند این‌ها را می‌برد در صف مردمی قرار می‌دهد که محتاج هستند! یعنی طالب دنیا سیر نمی‌شود. کسی که میل به دنیا دارد همیشه بداند که اگر به طرف دنیا رغبت پیدا کرد دنیا در یک شهد شیرین به ذائقه او نشست، این را می‌برد تا جایی که در نهایت قدرت، تحقیرش کند. می‌آید، مثلاً بزرگان مثل سعد بن ابی وقاص، مثل طلحه، مثل زبیر، پشت سر یک عرب بادیه‌ای که برای حداقل معاشش گرفتاری دارد قرار می‌گیرد. یک بخشی ناراحتی‌شان این قضیه بود.

بعضی‌ها این توجیه را می‌کنند که بالاخره از خزانه بیت‌المال تیمناً یک چیزی برداشت بکنند، این مثل خدمت است که بعضی برای رضای خدا مقامات را قبول می‌کنند!!! یعنی فقط دوست دارند خدمت بکنند اما روی صندلی‌های چرب و نرم و شغل‌های پُر آب و نان! از این جنس خدمتگزاری! اما روح خدمتگزاری در منطق دین، این نیست. در اسلام مقامات وظیفه است. هرکسی وظیفه‌اش را بر اساس توانایی‌هایش و منطبق بر توانایی‌هایش تحویل گرفت و بعد درست انجام داد او صاحب منصب است. فرقی نمی‌کند که یک نیروی خدماتی باشد که کارهای - به حسب ظاهر- پایین‌دستی انجام دهند یا یک صاحب منصب والامقام. در اسلام مقامات وظیفه است. کسی که وظیفه را خوب انجام بدهد او صاحب منصب است. به او امتیاز می‌دهند نه به اینکه کجا نشسته است و چکار می‌کند!

یک موضوع دیگر هم این بود که این‌ها دریافت کردند در خزانه بیت‌المال دیگر در و قفل و لولا و بست وجود دارد، سه دینارش هم حساب دارد! این‌طوری نیست



که آقازاده فرستاده شود، یک خادمی بفرستند آنجا و گونی گونی بار بزنند و ببرند! دیدند این علی(ع)، خیلی نسبت به مسائل با دقت و با فراست و با ظرافت است. حالا این جا یک موضوعی که هست این اولین تیر بود.

بعد آمد در زندگی خودش این را در قالب یک تربیت بروز داد. شما ببینید یک وقت هست که انسان نسخه را برای دیگران خوب می نویسد! اما وجود مبارک حضرت علی(ع) در زندگی عملی خودش در جایگاه حکومت هم، اعلی درجه این قانون گرایی و مقید بودن به قانون الهی را به ظهور رسانده است. برادر او عقیل است. عقیل شخصیت ممتازی است آدم معمولی ای که نیست. یک روزی آمد سراغ امیرالمؤمنین(ع) که بارها آمد، چون شرایط معاش او سخت بود، تنگدست بود، حتماً و قطعاً تا قبل از دوران حکومت امیرالمؤمنین(ع) عقیل تحت رعایت امیرالمؤمنین(ع) بود. از دسترنج خودش، از دارایی های خودش، از آن چیزی که کار می کرد و درمی آورد عقیل و اهل خانه عقیل را یاوری می رساند ولی در این جا قضیه فرق می کند. یعنی معلوم می شود از روح کلام امیرالمؤمنین(ع) به دست می آید که این را مرحوم سیدرضی در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه از قول خود امیرالمؤمنین(ع) گزارش داده است. ایشان می فرماید که عقیل به سراغ من آمد، چه زمانی؟ زمانی که حاکم بود. یعنی عقیل دنبال اخوی نیامد! این نکته است. عقیل، دنبال اخوی ای آمد که آن بسط ید هم دارد، خزانه هم دم دستش است، قدرت بخشش هم دارد؛ وضعیت عقیل را هم می داند، مبسوط الید هم هست!

امام(ع) وضع عقیل را اینگونه گزارش کرده است. فرمود: عقیل با بچه هایش پیش من آمد و من دیدم کودکان او از شدت گرسنگی صورت هایشان کبود شده است و پوست بدن آنها به استخوان هایشان چسبیده است - خب دقت کنید این شرایط را،



زندگی یک برادرزاده در برابر برادری قرار می‌گیرد که امروز در جایگاه حکومت است و عقیل هم آمده است سهم خودش را من غیر حق از خزانه‌ای بگیرد که تولیت آن اتفاقاً با برادر اوست. یعنی امتیاز برای خودش قائل شده است. درخواستش این طوری نبوده که ۵ تا کامیون برایش بخرد یا ۶ تا مغازه برایش بخرد و بگوید تجارتخانه می‌خواهم! بلکه یک صاع گندم بوده است، از حضرت علی (ع) یک کیلوگرم گندم خواسته است با این شرایط آن جا رفته است و بارها امیرالمؤمنین (ع) او را رد کرده است - می‌فرماید این باری که آمد من یک شیء گداخته داغی را به دست او نزدیک کردم. عقیل نابینا بود. امام هم نمی‌خواست که دست او را بسوزاند، فقط نزدیک برد که هُرم این حرارت به دست او برسد، وقتی این گرما را حس کرد گفت می‌خواهی من را بسوزانی؟ بعد امام (ع) به او فرمود عقیل! زنان داغ‌دیده بر تو گریان باشند، مادران داغ‌دیده بر تو سوگوار باشند. تو از این آتشی که پسر ابوطالب داغ کرده است گریزانی، بعد می‌خواهی من با دست‌اندازی به بیت‌المال مسلمین برای رعایت تو خودم را گرفتار آتشی که با غضب الهی آماده شده است، بکنم؟! خب ببینید این کار، کارِ شگفت‌انگیزی بود. بالاخره عقیل در اینجا کم آورد. عقیل وقتی این تیغ عدالت علی (ع) را دید رفت پیش معاویه! البته زود برگشت. این زود برگشتن جواز خوبی نیست که برود پیش معاویه! عدل علی بن ابیطالب (ع) و فراست و دقت و حقیقت علی بن ابیطالب (ع)، عقیل را از اردوگاه توحیدی او برای لحظاتی بیرون برد. اما علی (ع) عقب نشینی نکرد!

حالا یک موضوع دیگری هم که وجود دارد که البته من معتقدم که این خبر به این شکلی که گفتند در مصداق نیست، گفتند امیرالمؤمنین علی (ع) نشسته بود دخترش وارد شد. آن موقع هم رسم بود که دخترها در خانه روسری را برمی‌داشتند. ایشان آمد، خط یک گردن‌بند را بر گردن دختر دید! سؤال کرد که دخترم این گردن‌بند از





کجا آمده است؟ گفت من رفتم این را از خزانه گرفتم، ضامن هم بردم، و آن ضامن پیش خزانه‌دار تعهد کرده است. امام(ع) ابروها را به هم گره انداخت فرمود برو در اتاق. او رفت در اتاق و پشت در افتاد و عملاً حبس کرد! یک بازداشت موقت برای او درست کرد. وقتی که او رفت، فرستاد دنبال ابن ابی‌رافع (خزانه‌دار)، او را صدا کرد آمد، گفت گزارش بیت‌المال را بده. صندوق جاری‌ات را برای ما گزارش بده. ایشان شروع کرد از اول گفتن و گفتن، و امیر(ع) هم گد به او نداد که دختر ما آمد یا نیامد؟! او گفت، در ضمن گفته‌هایش به این نکته اشاره کرد که ضمناً دختر شما هم امروز آمد گردن‌بندی را امانت خواست، یک ضامنی را هم آورده بود و من خودم ضامن او را ضمانت کردم و از محل دارایی‌هایی که داشتم در صندوق بیت‌المال گذاشتم که اگر فردا صبح نیامد توزیع نکنم! امیر(ع) یک نفسی کشید فرمود به خدا سوگند، اگر حرف‌های ابی‌رافع یکسان در نمی‌آمد دخترم اولین زن در بنی‌هاشم بود که حد به او جاری می‌کردم!

ببینید این‌جا امام(ع) در محضر خداست. البته من باورم این است که در تربیت‌خانه امیرالمؤمنین(ع) دختر این کار را نمی‌کند. البته پیغامش بسیار افتخارآفرین و شرف‌آفرین است. چون دختر من بوده پس این عیب ندارد؟! چون دختر او بوده دو حد به او جاری می‌کرد. خزانه‌دار را عزل می‌کرد. چرا؟ چون در اقامه امر خدا اصلاً فرزند و اولاد و دختر و پسر ندارد. این یک موضوع بسیار اساسی بود.

یک اتفاق دیگری که در همین خطبه ۲۲۴ است، خود امیر(ع) یک گزارش عجیبی دارد که می‌فرماید: "من نشسته بودم یک کسی حلوایی برای من آورد." معلوم می‌شود آن موقع هم برای اینکه امورات بگذارد پول چایی و زیرمیزی و حق کارشناسی و... بوده! خود امیر(ع) می‌فرماید آورد و به من داد، او با علی(ع) کار داشته است. امیر(ع)



از او سؤال کرد این را که آورده‌ای هدیه است؟ صدقه است؟ برای چه آورده‌ای؟ این چیست؟ عرضم این است امام وقتی روی آن را کنار زد، می‌گوید وقتی به او نگاه کردم مثل تفالهٔ آلودهٔ جسدی بوده که مار بعد از خوردن قی کرده باشد! ببینید شما اگر یک ذره از این فاصله بگیرید دیگر در اردوگاه علی بن ابیطالب (ع) نیستید. اینجا همه حساب و کتاب دست‌شان آمد. می‌بینند خودش در اعمال مقررات الهی نسبت به خودش و اهلش و خاندانش با خشونت‌ترین وجه ممکن برخورد می‌کند. برای چه؟ برای اینکه اقامهٔ امر خدا خشونت نیست، اقامهٔ امر خدا حق است، عدل است، منطبق با فطرت است و آحاد جامعه انسانی را هویت الهی می‌بخشد. این خشونت نیست. آنچه که خدا امر می‌کند و اجرا می‌شود این عین لطف است. بله البته در ذائقهٔ آن‌هایی که افزون‌خواهی دارند تلخی دارد، بُرندگی دارد، سوزاندگی دارد، خب داشته باشد. امام این‌جا کوتاه نمی‌آید با این عبارت‌هایی که بعد در تاریخ می‌ماند. این نیست که او یک عمل را انجام می‌دهد بعد در گذر زمان گم می‌شود! نه؛ او می‌داند می‌ماند و این‌ها را می‌فرماید. او می‌داند نام عقیل در این تاریخ حفظ می‌شود و ماندگار می‌شود و میزان می‌شود برای اینکه در آینده به آن استناد کنند. ولی امر خدا باید اقامه شود. این اولین اقدام اصلاحی امیرالمؤمنین علی (ع) بود که بدانند در خزانهٔ بیت‌المال حساب و کتاب حرف اول را می‌زند و بعد ضربهٔ مهلک‌تر این بود که اگر از اموال بیت‌المال برده باشید و در شهرها گسترانیده باشید و کابین و مهریه‌های همسران‌تان قرار داده باشید همه را برمی‌گردانم.

این که در شهرها گسترانیده باشید یک مدت دنبال این بودم که این یعنی چه؟ بعد دیدم که این‌طوری است که مثلاً بعضی‌ها آرام آرام از راه‌های شرافتمندانه پول‌دار می‌شوند وقتی انباشت می‌شود خب عاقل هم هستند، نمی‌ایستند که از دارایی



بیفتند، به اسم باجناق و عمو و خاله و دایی به این‌ها می‌زنند، منشأ آن هم بیت‌المال است برای کار و تلاش و ارث نیست، بعد یک وکالت بلاعزل هم می‌گیرند که در موقع مقتضی، همه در استخدام خودش است!

امام (ع) می‌فرماید سندهایتان را باطل می‌کنم تا دفعه دیگر نشئه‌ای که بتواند سر بیت‌المال را کلاه بگذارد وجود نداشته باشد. بله این‌ها ناراضی می‌شوند، این‌ها گریزان می‌شوند. این‌ها رغبت پیدا نمی‌کنند. این‌ها آغاز پیدایی فتنه است.

دومین اقدام اصلاحی امیرالمؤمنین علی (ع) چه بود؟ این بود که شروع کرد حکام پیشین را که زندگی بر اساس آداب قیصر و کسری را انتخاب کرده بودند این‌ها را برداشت. این خیلی نکته مهمی است. گشت آدم‌های خوش سابقه، آدم‌های محترم، آدم‌هایی که پایگاه اجتماعی موجه داشتند. ببینید این معیارها و استانداردهایی که امیرالمؤمنین (ع) آن موقع پیدا کرده است این‌ها گمشده‌های ابدی زندگی بشر هستند، در انتخاب با آدم‌ها. شما در بدو زندگی امیرالمؤمنین (ع) می‌بینید هر حرکت اصلاحی شده، هر حرکت مناسبی که شده، هر جایی، هر دولتی آسیب دیده است همین جنس آدم‌های متذبذب رنگ به رنگ‌شو هستند، اصلاحی باشد می‌آید، اصولی باشد می‌آید، شاه باشد می‌آید، رضاشاه باشد می‌آید. فقط مهم این است که اضافه‌کارش را بگیرد یا ۱۲۰ ساعت اضافه‌کار! معلوم است خیلی هم فرقی نمی‌کند و به هر رنگی که بگویید درمی‌آید. امام (ع) رفت گشت و خوش‌نام‌ها، خوش سابقه‌ها و تواناها را شناسایی کرد آورد، مثل عثمان بن حنیف که به بصره فرستاد. عمار بن شعاب را کوفه فرستاد. عبیدالله بن عباس را به یمن فرستاد. قیس بن سعد را به مصر فرستاد. سهل بن حنیف را به طرف شام فرستاد. مالک بن حارث را بعدها مصر فرستاد. مثل محمد بن ابی‌بکر را انتخاب کرد. البته در مرحله اول، غیر از والی شام - سهل بن حنیف



- بقیه به مأموریت‌هایشان رسیدند. این اتفاق، باعث شد بعضی از مآل‌اندیش‌ها و متنفذین جامعه وقت اسلامی سراغ امیرالمؤمنین بیایند، طبری در جلد ۵ می‌نویسد که مغیره بن شعبه خودش را به امیرالمؤمنین (ع) رساند که آقا شما آغاز حکومت‌تان است، تازه شروع کردید، بگذارید این والیان سابق، این استانداران و این صاحب منصبان برای شما بیعت بگیرند وقتی امر بیعت با مردم تمام شد، آن موقع یواش یواش! بعضی از اهل حساب و کتاب‌های دنیایی همین را به علی (ع) ایراد می‌گیرند. این‌ها با مغز کوچک خودشان می‌خواهند آن بیکرانه بی‌انتها را بسنجند که خوب نمی‌شود. امام (ع) فرمود: ابداء. گفت آقا حداقل پسر ابوسفیان را بگذار. شام یک سرزمین پر هرج و مرجی است، این‌ها برنامه‌ریزی کردند، - البته دست این‌ها توی دست هم بود- برنامه‌ریزی کردند این را ابقاء کن بعد که بیعت گرفتی آن موقع برو او را عزل کن! امام (ع) فرمود: «والله لا اداهن فی دینی و لا اعطى الدنی فی امری» به خدا سوگند نه در امر دینم مداهنه می‌کنم و نه امر حکومتم از آدم‌های پست استفاده می‌کنم. رفت و فردا صبح اول وقت خدمت امیرالمؤمنین (ع) برگشت و گفت علی جان هرچه دیشب گفتم بیخود بود! معاویه را هم عزل کن. خبر به عبدالله بن عباس رسید، عبدالله بن عباس به سرعت خودش را به وجود مبارک امیرالمؤمنین (ع) رسید. علی، خیرخواهی دیشب مغیره درست بود اما صبح خیرخواهی نداشت. شما پسر ابوسفیان را ابقاع کن، وقتی بیعت گرفت من خودم می‌روم او را عزل می‌کنم و حاکم منسوب شما را آنجا می‌گذارم. علی (ع) همین دست ردی را به سینه عبدالله بن عباس زد که به مغیره بن شعبه زده بود. این کار را نکرد. بعد اتفاقات عجیب و شگفت‌انگیزی افتاد. ولی چرا باید این کار را بکند؟

شما ببینید اگر علی (ع) می‌آمد و این را می‌پذیرفت. نکته اینجاست. حتی برای یک



ثانیه، حاکمیت معاویه را قبول می‌کرد، می‌پذیرفت و حکمش را تمدید می‌کرد ولو برای یک ماه! افکار عمومی جامعه، بلافاصله نسبت به حقیقت عدل در تجسد وجود علی(ع) دچار تردید می‌شد، می‌گفت این هم عین کار قبلی‌ها را کرد! در حاکمیت پیشین بالاخره به علت تعدی و گریز از حق بود که این اتفاق‌ها بوجود آمد. خب این امام حقی هم که خلیفه پیامبر بود و تا امروز هم همه امید به او داشتند این هم که کار آن‌ها را انجام می‌دهد! یک؛ یأس عمومی در مردم ایجاد می‌شد.

دو؛ تمام سوابق و منکرات معاویه با حکم علی بن ابیطالب(ع) براءت پیدا می‌کرد و پاکیزه می‌شد. می‌گفت آقا شما که می‌گفتید ما با آن جبهه بودید نگاه کن از این جبهه هم ماند. این هدایت امام است یعنی مراقب باشید، بعضی‌ها رنگ به رنگ می‌شوند! بعضی‌ها می‌آیند با حکمی که از شما می‌گیرند برای تبرئه کردن خودشان از این نکبت و یک سابقه بد است. خویشان‌دار باشید، عاقل باشید، هوشیار باشید و این‌ها را شناسایی کنید. خب نمی‌کنند. امام(ع) این کار را نکرد. مگر دوران حکومت امیر(ع) چقدر بود؟ یک دوره بسیار کوتاه ۵ ساله پرزحمت پر مرارت که یک دانه از جنگ‌های برای حضرت امیر(ع) اتفاق افتاد کمر کره زمین را می‌توانست منهدم و متلاشی کند و بشکافد. خب علی(ع) این کار را نکرد. فردا صبح یک چند روزی گذشت. این‌ها آغاز ماجراهاست. طلحه و زبیر خدمت امیرالمؤمنین(ع) آمدند. احمالو. امام فرمود چیست؟ گفتند آقا شما تفاوتی بین ما و دیگران قائل نیستید! گفت حکم خدا همین است. من حاکم هستم و حاکم وظیفه‌اش رعایت کردن اضعف ناس (ضعیف ترین مردم) است و شما هم سابقه‌تان با خداست. گفت آقا در مسائل با ما مشورت کنید. ببینید اصلاً همه چیز این طوری شروع می‌شود گفتند بالاخره ما از سابقون نهضت هستیم ما کار کرده‌ایم ما استخوان خرد کرده‌ایم. این ریش‌هایی که شما دارید می‌بینید در این دین سفید شده است پیامبر ما را تأیید کرده



است! کار امیرالمؤمنین(ع) اینجا گیر است. این می آید می ایستد- در افکار عمومی هم همین طوری است- پیامبر(ص) من را تأیید کرده است! حرفش هم درست است کلمه اش حق است، حالا مرادش چیست تاریخ به ما می گوید. امیر(ع) فرمود: از حکومت چیزی نگذشته است و من در هر کاری که دارم انجام می دهم نسخه اش را در قرآن دارم و در سنت پیامبر(ص) دارم. اگر در جایی برای کار و تصمیم در قرآن و سنت پیامبر، هدایتی نداشتم، راهنمایی نداشتم، شبهه ای برای من وجود داشت حتماً از خردمندان استفاده می کنم. ببینید نگفت از شما! فرمودند خردمندان. چون مغزی که در سیطره دنیا قرار گرفت اولین چیزی که از دست می دهد خردمندی است. اولین چیزی هم که بدست می آورد تحقیرپذیری و ذلت پذیری است و کار را تا جایی بالا می برد که در مقام عناد و جنگ با امام حق قرار می گیرد! این ها گفتند باشد. رفتند فردا دوباره برگشتند که آقا ما بالاخره یک مقامی، مدیریتی، ریاستی، نمی شود که، ما بودیم! امام(ع) فرمودند فکر می کنم. آن ها می دانستند که امام چه فکر می کند، آن ها فکر امام را می دانستند، هدایت امام را می دانستند، رفتار امام را می دانستند لذا بعد از روز دیگری آمدند گفتند آقا ما یک سفر عمره داریم. امام تبسم کرد و گفت شما می روید و دیگر بر نمی گردید. آن ها با محکم ترین سوگندها بیعت کردند رسوباتش را هم برای ما گذاشته اند. شما دیدید یک کسی مثلاً یک دوره مدیریتش سر می آید به او می گویند آقا یک سفر عمره تشویقی برو! این ها رسوبات همان جاهلیتی است که در دوران امیرالمؤمنین(ع) بعضی ها از سفره جاهلیت عرب گرفته بودند. بعد با هزینه بیت المال مادرمرده را سوار هواپیما می کنند از مرز هوایی که رد شد حکمش را لغو می کنند! عمره، برای تحقق عبودیت است. حج، برای این است که انسان با مناسک، با اعمال، با فلش هایی که از ناحیه شریعت برای او گذاشته است به حقیقت امام حق متصل شود. این حج عمره ای که می خواهد این طور انجام شود



برای اینکه فرصت یک تغییر بوجود بیاورد این هدایت درست نمی‌کند این عین گمراهی است. حج، اگر طرف استطاعت نداشته باشد امکان مالی‌اش را نداشته باشد خداوند تکلیف را از او برداشته است. برای چه؟ برای اینکه شما با مال خودت باید حج بروی! با مال خودت بروی معتمر بشوی. شما بلند می‌شوید با مال مردم و بیت‌المال می‌خواهید بروید عمره انجام دهید، هرچه انجام بدهی، بعد حقیقت امام را درک کنی؟ درک نمی‌کنی. همین‌ها بودند که آرام آرام آمدند و رفتند در کنار بیت محترم الهی اسباب براندازی نظام حاکمیت علی بن ابیطالب (ع) را مدیریت کردند و به دست گرفتند و شرایط آن را فراهم آوردند که برای همین عمره‌ها بود.

این رسوبات تربیتی‌اش هم - حالا که به اینجا رسیدیم این را عرض کنم - این‌ها باید تعطیل شود، این رسوبات تربیتی وهم ایجاد می‌کند، اعتماد مردم را نسبت به کازگزار نشان از بین می‌برد. جایی دیگر بفرستند! بفرستند اروپا! عمره رفتن برای تغییر مدیریت و برای خستگی درآوردن نیست! حج رفتن، برای روحیه پیدا کردن برای رفتن به شغل جدید نیست! حج رفتن و عمره رفتن یعنی پا به جای اسماعیل و هاجر گذاشتن و به طواف کعبه به رنگ علی درآمدن! و هر چیزی غیر از این بدست بیاید آن حج مقبول پیامبر نیست. لذا این‌ها آمدند علی (ع) تبسم کرد فرمود به جانم سوگند که دیگر هرگز این‌ها را نخواهم دید مگر در یک نبرد. چه کار کردند؟ حرکت کردند رفتند به طرف مکه، و مکه کانون فعل و انفعالاتی بود در قلمرو اسلامی که یک عده مردم بودند ببینند بعد از جریان قتل عثمان بن حنیف شرایط چگونه رقم می‌خورد؟

ببینید امام (ع) در جریان یک گزینش است. یعنی یک آدم‌هایی را می‌خواهد انتخاب کند. طبیعتاً در این وسط، روش‌های مختلف و متنوعی وجود دارد یک عده‌ای می‌آیند به این مقام و این کسی که حاکم جامعه اسلامی است مشاوره می‌دهند یا از آن‌ها می‌خواهند



یا خودشان می‌روند و می‌گویند. آن‌هایی که خودشان می‌روند دو گروه هستند: یا واقعاً با عمق وجدان و تمام پوست و گوشت و استخوان‌شان مقید به حقایق دینی هستند یا بالاخره می‌دانند در این تغییر و تحولاتی که در گستره نظام مدیریتی کشور انجام می‌شود امکان دارد بعضی منافع‌شان دیگر تأمین نشود. وجیه هم هستند، پایگاه مردمی هم دارند، هنوز خودشان را حفظ کردند می‌آیند یک‌طوری نفوذ کنند که اراده خودشان را به حاکم تحمیل بکنند! ببینید امام هر دوی این‌ها را تشخیص داده است. ببینید عبدالله بن عباس حتماً از سرِ حُسن نیت است. اما تاریخ به ما نمی‌گوید که مغیره بن شعبه با حُسن نیت آمده باشد چون بعداً در همه فتنه‌ها و قبلش هم همین‌طور، این برعلیه جریان امیرالمؤمنین علی (ع) حضور فعال داشته است. این خردمندی امام است که باید درس بشود. آن کسی که انتخاب می‌کند باید مراقب باشد بداند این عاملی که این‌جا گذاشته در شهر و دیار خودش دارای یک شناسنامه است! در شهر و دیار خودش او را می‌شناسند، زندگی‌اش را می‌شناسند، پدرش را می‌شناسند، نسبش را می‌شناسند، آن‌ها بر اساس آن شناسنامه که آن عامل دارد نسبت به کلیت قضیه قضاوت می‌کنند این هوشمندی‌ها را امام می‌دهد. اگر کسی از این هوشمندی‌ها استفاده کند باید در هر مقطعی، در هر دوره‌ای باید تبعات آن را بپذیرد.